

کردی آثار و اشعاری داشته و گویا «کریم» تخلص می کرده است. اینک اشعاری از آن مرحوم که در یک جنگ خطی منعلق به شادروان حاج امیر محتشم اردلان سقزی ثبت شده است:

اگر سر بایدت سر را نگهدار
نماند سر چو شد اسرار گفته
اگر اهلی مده دیوانه را می
که باشد در اجابت همچو منصور
نزیب تاج شاهی بر سر بُز
به گنجشکان نشاید لقمه باز
تو تا باشی به ناهلان میاویز
که او با کس نماند جاودانه
تو را آن مال مار و جاه چاه است
که او خود با کسی هرگز نیاید
چنین شوهرکش دون دغا را
که بسیار است بر خورداری کم
که فردا آنگاه چه آید مرتو را پیش

نگهبان سرت گشته است اسرار
زبان بر بسته بهتر، سر نهفته
به قدر عقل هر کس گوی با وی
مگو اسرار با جهال مغرور
به کیخسرو رسد تاج فریبرز
نگوید با خرد با بی خیر راز
کلامت را ز ناهلان بهره‌یز
مکن تکیه به اقبال زمانه
اگر چانت زبون مال و جاه است
از این معشوقی هر جای چه آید
مده دل این عروس بیوفای
اگر داری بخور ورنه مخور غم
بخور امروز از نابود مندیش

مالك الملك هردو کشور شد
از جمالش جهان منور شد
همه آفاق زان مُعطر شد
هر که زلفش گرفت کافر شد
پر کشید و ز چرخ برتر شد
همه ذرات کون مظهر شد
چون تن و جان به یکدگر در شد
سبب شور و فتنه و شر شد
با همه صورتی مصور شد
هر زمان در لباس دیگر شد
گاه بُتگر به سان آذر شد
رهزنی دید هر که رهبر شد

عشق را جان و تن مسخر شد
پرده از آفتاب رخ برداشت
گره از زلف عنبرین بگشود
هر که رویش دید ایمان یافت
هر که بویی ز سر وحدت بُرد
آفتاب رخس چو کرد ظهور
ظلمت و نور امتزاج گرفت
مایه عقل و علم و ایمان گشت
با همه رنگها هویدا گشت
هر نفس کسوتی دگر پوشید
گاه شد بُت شکن چو ابراهیم
گاه رهبر شد و گهی رهزن

اگر به تن ز مُقیمان خطّه حاکم
من آن نیم که زبهر فریب نسل بشر
مغنیان برونی تو را که من باری
به جان شریفتر از ساکنان افلاکم
ز عود سُبُحه بود و ز اَرَاکِ مَواکِم
ز مُطربان درونی قوی طربناکم

در حرم مُشتی ز خاک کوی جانان ریختم
ساقی دوران او هر ساغری داغم که داد
طرح پیکرنگی میان کفر و ایمان ریختم
چون تَنکِ ظرفان مجلس در گریبان ریختم

دلِ مجروح از آن خنجرِ مژگان دارم
شادمانم ز پریشانی دل ز آنکه مُدام
لب پرازاه و درون پُر زخیالِ رخِ دوست
گریه گرم و تراز خونِ شهیدان دارم
خَبَر از حالتِ دل‌های پریشان دارم
در نفس دوزخ و درسینه گلستان دارم

آن بلبلم که شد دلم از اضطرابِ خون
از بسکه سینه بر در و بامِ قفس زدم

نمی دانم گناهم چیست گزمن سرگران داری
سرت گردم قصوری در وفای خود نمی بینم

یونس خان بانه

یونس خان بعد از آنکه عبدالکریم خان را کُشت، خود به واسطه نفوذی که در بانه پیدا کرده بود به حکومت رسید، اما چندان نپایید و به دست برادرزاده اش فتاح بیگ کشته شد و قصاص خود را پس داد (اوایل قرن چهاردهم هجری).

حدهمه (محمد) خان بانه

پس از یونس خان پسرش حدهمه خان حاکم بانه شد و تا اوایل جنگ جهانی اول دارای این سمت بود؛ اما در همین ایام حدهمه خان بانه به معیت سیف الدین خان حاکم سقزی درصدد تشکیل حکومت مستقلی برای کردستان شدند که شیخ باباکل غوث آباد رهبر آنها بود و سردار مکرری حسین خان نیز با آنان هم پیمان شد و نقشه آنها از این قرار بود که این عده با هواخواهان خود جلو ترکهای عثمانی را بگیرند و روسیه هم بعد از گریزانیدن عثمانیها آنها را به آرزوی خود برساند. دولت عثمانی از مرام آنها آگاه شد؛ نیرویی را به سرداری فریق نامی به سال ۱۳۲۴ (ه.ق) مأمور به هم زدن نقشه آنها کرد. فریق بر آنها دست یافت. همه را دستگیر کرد. بعد از آن حدهمه خان به قتل رسید و پس از چندی سردار مکرری و

سیف‌الدین خان سقزی در مراغه به‌دادر زده شدند و شیخ بابااُکل نیز تیر باران شد.

منابع: شرفنامه بدلیسی، از ص ۴۱۳ تا ۴۱۶.
تاریخ الدول و الامارات الكردیه، ج ۲، از ص ۴۲۳ تا ۴۲۵

کفتارچهل و ششم

فرمانروایان محمودی

محل فرمانروایی امرای محمودی در ناحیه‌ای بوده است واقع در شرق دریاچه «وان»، که اکنون مرکز آن قصبه‌ایست به نام «سرای»؛ آن زمان این منطقه را آشوب یا آشیب می‌گفته‌اند.

مؤسس این سلسله - بنا به گفته شرفنامه - امیر محمود یا شیخ محمود نام داشته، که در دوره سلاطین قراقویونلو می‌زیسته و از طرف قرايوسف قلعه آشوت بدورسیده و امارت ناحیه «آشوت» و «خوشاب» را به دست آورده است.

خاندانی را که امیر محمود نخستین امیر آن بوده، به نام خود وی محمودی خوانده‌اند.

امیر محمود

امیر یا شیخ محمود بعد از آنکه در اثر لیاقت و جلب قلوب اهالی بر مسند امارت نشست، به سر و سامان بخشیدن امور پرداخت و به زودی توانست امارت مقتدری ترتیب دهد. آن زمان در ناحیه آشوت و خوشاب حدود یکصد عشیره زندگی می‌کردند. امیر محمود از میان عشایر آنجا دستگاهی ترتیب داد که همواره شش هزار سوار مسلح داشت. وی با این سپاه خدمات شایانی به قرايوسف کرد و به همان دلیل نزد وی بسیار ارجمند و عزیز بود.

امیر حسین محمودی

وی بعد از پدرش به حکومت رسید و بسیار مورد توجه و علاقه امرای قراقویونلو قرار گرفت؛ تا آنجا که ناحیه «الباق» - که در تصرف امرای هکاری بود - ضمیمه حکومت وی

امیر حسین چندین بار به عنوان کمک به تراکمه، لشکر عزالدین شیر هکاری را شکست داد و عاقبت بر ولایت «شنبو» استیلا یافت. عزالدین شیر کسی را نزد حاکم بدلیس فرستاد و از او تقاضای کمک کرد. حاکم بدلیس شیخ امیر بلباسی را به سرداری سپاهی به امدادوی گسیل داشت. در فرصتی که میر حسین در غایت قدرت و عظمت، کنار رودخانه خوشاب - که به «چهم میراحمد» مشهور است - نشسته بود و با خیال فارغ اوقات را می گذراند، عزالدین شیر به اتفاق لشکر شیخ امیر بر سرش ریخته و پس از نبرد مختصری او را از بین بردند.

از امیر حسین پسری به نام امیر حامد بازماند.

امیر حامد محمودی

وی پس از کشته شدن پدرش حاکم محمودی شد و پس از چندی با صفویه از تباط و اتحاد یافت و توانست نزد آنان برای خود موقعیتی کسب کند.

امیر حامد بعد از يك مدت فرمانروائی درگذشت و سه پسر از خود به جا گذاشت: میرشمس الدین، عوض بیگ و امیره بیگ.

امیر عوض بیگ محمودی

وی پس از وفات پدرش، حاکم خوشاب و سردار عشیره محمودی شد. امیر عوض بیگ که از شاه طهماسب صفوی اطاعت می کرد، مدت زمانی را با قدرت حکومت کرد و سپس درگذشت. از او پنج پسر ماند: حسین قلی بیگ، شاه علی بیگ، حمزه بیگ، حسن بیگ و بوداق بیگ.

حسین قلی بیگ در عهد سلطنت سلطان سلیمان خان عثمانی (جلوس ۹۲۶، فوت ۹۷۴ ه.ق) مدتی ناحیه «کارجیکان» از ولایت بدلیس را امیر بود و پسری به نام بایندر بیگ داشت که دژدار قلعه «نوان» از نواحی خوی بوده است.

شاه علی بیگ مدتی از طرف شاه طهماسب امیر محمودی شد؛ اما در آخر به دست حسین بیگ بن امیره بیگ، میر ناحیه «الباق» به قتل رسید و پسری به نام خالد بیگ از خود به جا گذاشت که در سال ۱۰۰۵ (ه.ق) - سال تألیف شرفنامه بدلیسی - حاکم ناحیه «جورس» بوده است.

حمزه بیگ هم پس از برادرش به حکومت رسید؛ اما چندان دوام نکرد و درگذشت. و شاه طهماسب حکومت محمودی را به محمد بن میرشمس الدین بن میرحامد تفویض کرد.

امیرخان محمد محمودی

مشارالیه هر چند دوره حکومتش سر اسر با زدو خورد و مخالفت طایفه دنبلی بر گزار شد، اما آثار رشادت و مردانگی و کفایت را به خوبی از خود نشان داد و توانست به مدد عمر زهادش، حکومتی طولانی داشته باشد.

امیرخان محمد را سه پسر بود: ملک خلیل، امیر شمس الدین و امیر محمد. پس از مرگ سلطان محمد، بین فرزندان او بر سر «آغچه قلعه» - که وی در اواخر حیات آن را به تصرف در آورده بود - اختلاف و نزاع افتاد و عاقبت ملک خلیل به دست خان محمد به قتل رسید. در سال ۱۰۰۵ (ه.ق) امیر شمس الدین - که جوانی شایسته و شجاع و بادانش بوده - «آغچه قلعه» را در تصرف داشته است.

امیره بیگ محمودی

امیره بیگ پسر امیر حامد محمودی، پس از برادرش عوض بیگ حاکم نیرومند محمودی بوده است؛ اما به دلیل وابستگی وی به صفویه، به دستور سلطان سلیمان عثمانی به قتل رسید.

از امیره بیگ دو پسر خردسال به نامهای منصور بیگ و زینل بیگ بازماند، که چون به حد رشد رسیدند، منصور بیگ حاکم «سکمن آباد» از نواح خوی شد و زینل بیگ در مسلک امرای دربار عثمانی درآمد.

از زینل بیگ هم دو پسر ماند: حمزه بیگ و قباد بیگ؛ که حمزه بیگ به سال ۱۰۰۲ (ه.ق) ناحیه «سلدوز» در اطراف مراغه را متصرف بوده است.

امیر حسن بیگ محمودی

امیر حسن بیگ بن عوض بیگ بن امیر حامد محمودی از امرای بسیار نیکو کار و متدین محمودی است که در ارشاد و راهنمایی قبایل محمودی سعی بلیغ داشته و آنها را از اتباع مذهب سلف خود - که یزدی بوده - منع کرده و به پیروی از دیانت اسلام تشویق نموده است. وی در تعقیب هدف خود، مساجد و مدارس متعددی دایر کرده که در آنها اهالی از کوچک و بزرگ قرائت قرآن و آداب دینی را فرا گرفته اند.

امیر حسن بیگ - که در روزگار سلطان مرادخان عثمانی (جلوس ۹۸۲، فوت ۱۰۰۳ ه.ق) می زیسته - به واسطه صفات و خصوصیات بارز انسانی و نزد مردم بسیار محبوب و پیش سلطان فوق العاده محترم بوده و به نوشته شرفنامه در شجاعت و نیکوکاری و تیز در عشیرت پروری و عدالت گستره یگانه عصر خود بوده است و دولت عثمانی با اینکه

همواره از سطوت و شوکتش بیم داشته. همواره در رضایت خاطرش می‌کوشیده است. امیرحسین پس از پنجاه سال امارت و سلطنت، عاقبت به سال ۹۹۳ (ه.ق) به دیار آخرت کوچ کرد و در مدرسه‌ای که خود در «خوشاب» بنا کرده بود، به خاک سپرده شد. او را سه پسر بوده است: عوض بیگ، شیربیگ و شیخی بیگ.

امیر شیربیگ محمودی

وی پس از وفات پدرش به حکومت محمودی رسید و طریق احسان و نیکوکاری را در امر حکومت پیش گرفت و با اینکه حکومت می‌کرده، همواره ژولیده‌حال و درویش منش و دوستدار علما و عرفا و اهل تقوی بوده است و در طاعت و عبادت و خیرات ذره‌ای اهمال نداشته.

امیر شیربیگ تا سال ۱۰۰۵ (ه.ق)، دوازده سال از حکومتش می‌گذشته و بعد از آن تاریخ، خبری از او در دست نیست.

امیر مصطفی بیگ محمودی

مصطفی بیگ بن عوض بیگ بن حسن بیگ محمودی، پس از پدرش - که در نواحی ماکو حکومت می‌کرده - حاکم قلاع ماکو شد و پس از آن در نتیجه ابراز لیاقت و رشادت نزد حکومت عثمانی تقرب بیشتری پیدا کرد و از طرف آن دولت حکومت تمام ماکو به وی رسید.

مصطفی بیگ در مقابل هجوم شاه‌عباس صفوی (جلوس ۹۹۶، فوت ۱۰۳۸ ه.ق) دلیرانه جنگید و مقاومت کرد و عاقبت تسلیم صفویان نشد. وی به سال ۱۰۱۳ (ه.ق) در گذشته است.

علی پاشا محمودی

علی پاشا آخرین حاکم عشیره محمودی و منطقه آشوت (آشیت) است که به سال ۱۰۴۹ (ه.ق) به دست قره مصطفی پاشا امارت وی برچیده شده است.

منابع: سرفنامه بدلیسی، از ص ۳۸۸ تا ۳۹۹.

مشاهیر الکرد، ج ۲، ص ۱۸۹.

تاریخ الدول والامارات الکردیه، ج ۲، ص ۳۸۲ و ۳۸۳.

کفتارچیل ونم خاندان روزه کی (روزه کی)

این خاندان را روجه کی، روزکی و روزکی هم می گویند، که عشیره ای است در «بدلیس» و «حزو» و «صاصون» نشیمن داشته اند. از میان این قبیله کسانی برخاسته اند که به لحاظ فهم و اندیشه و تدبیر و شجاعت و جلالیت معروف بوده اند. اینک بیوگرافی چند تن از آنان را می آوریم:

درویش محمود کله چیری

درویش محمود مشهور به کله چیری، یکی از بزرگ مردان ایل روزکی است که انسانی شریف، آگاه، ادیب و منشی بوده و به واسطه داشتن صفات حسنه و مزایای فکری و علمی او را جامع الحیثیات گفته اند.

درویش محمود به زبانهای کردی و فارسی و ترکی شعر می سروده و صدای دلنشینی داشته و قرآن مجید را با لحن بسیار مؤثری تلاوت می کرده است. او در بار سلطان سلیمان عثمانی تقریب زیادی به هم رسانید و علاوه بر مأموریت های ویژه ای که به عهده داشت، کتابدار سلطنتی نیز بود. انشاء و نویسندگی را از منشآت مولانا ادریس بدلیسی پیروی و تقلید می کرد و در فن نویسندگی بر همگان برتری داشت.

درویش محمود در آغاز کار از منشیان شرف بیگ بدلیسی بود و بعد از وفات آن امیر به استانبول رفت و چنانکه اشاره شد، به دربار سلطان عثمانی پیوست و مقام و منصب یافت و در امور اجتماعی و سیاسی نیز مرجع امرای مناطق کردستان بود.

شرفنامه، ص ۴۷۷، مشاهیر الکرد، ج ۲، ص ۱۸۷.

حیدر بیگ روژکی

حیدر بیگ برادرزاده درویش محمود، آدمی برجسته از رؤسای مقتدر روژکی است که از طرف دولت عثمانی چندین ناحیه را در اختیار داشته و به خوبی از عهده اداره آنها برآمده است.

شرفنامه، ص ۴۷۲.

ابراهیم بیگ روژکی

ابراهیم بیگ فرزند قلندر آقا یکی دیگر از مردان کارآزموده و لایق عشیره روژکی بوده است. او در آغاز کار ریاست عشیره خود را داشت، اما بعدها از کسان خود کدورتی پیدا کرده راه غربت را پیش گرفت و به سیستان رفت و در آنجا از سوی محمدخان ترکمان، حاکم سیستان، به سرداری مرز بلوچ رسید.

شرفنامه، ص ۴۷۳.

بسطام آقا روژکی

بسطام آقا مردی با کفایت و هوשמند بوده است که اداره منطقه «حه زو» را به عهده داشته، لیکن به علی پس از چندی به قندهار رفته و در آنجا ملازمت سلطان حسین میرزا را اختیار کرده و از ندمای محترم و نزدیکان مخصوص او شده و همانجا درگذشته است.

شرفنامه، ص ۴۷۴.

قاسم بیگ روژکی

قاسم بیگ مُهردار فرزند شاه حسین در تاریخ ۱۰۰۵ (ه.ق) سمت ریاست عشیره روژکی را داشته و انسانی کاردان و شریف بوده و در حسن اخلاق و داد و دهش دارای شهرت بسزایی بوده است.

شرفنامه، ص ۴۷۴.

گفتار پنجم فرمانروایان گلباغی

مؤسس این امارت عباس آقا نام داشته که از اولاد و احفاد ترکان استاجلو بوده و بعدها به واسطه اختلاط و آمیزش اجداد وی با کردها، خصوصاً کردهای قبیله‌ای که گلباغی نام دارد، سیرت و صورت و زبان کردی را فراگرفته و در شمار کردزبانان درآمده است.

عباس آقا گلباغی

وی ابتدا از ملازمان و خدمتگزاران بیکه بیگ اردلان - حاکم «ظلم» متوفی به سال ۹۴۲ (ه.ق) - بوده، سپس به دلیل شایستگی کم کم ترقی کرده سمت کارپردازی او را پیدا کرده و بیکه بیگ دختر الیاس آقا را - که از اشخاص معتبر ایل «جوخه زشه» گلباغی بوده - برایش خواستگاری کرده و ولایت «مهریان» (مهروان = مریوان) را بدو سپرده است. پس از مدتی عباس آقا خود دستگاه امارتی تشکیل داده و بر ولایت «بیلوار» نیز دست یافته و عشایر زیادی از قبایل «لک»، «ورمزبان»، «سلیمانلی» و «بادکی» را به دور خود جمع کرده و شاه طهماسب صفوی هم حکومت او را پذیرفته است.

یارالله آقا گلباغی

بعد از فوت عباس آقا، پسرش یارالله آقا به حکومت گلباغی رسید؛ اما بعد از مدتی کنار گرفت و برادرش علی آقا را به حکومت تعیین کرد.

علی آقا گلباغی

علی آقا گلباغی که بعدها به «عالی گلباغی» معروف شد، فردی مقتدر و ثروتمند و بسیار شجاع بود، که از بیکه بیگ اردلان اطاعت می کرده و هر ساله خراج ولایت خود را به وی تقدیم می داشته است.

حیدر بیگ گلباغی

بعد از عالی گلباغی، پسرش حیدر بیگ به حکومت رسیده، که مردی دلیر و با ابهت بوده و پس از مدتی فرمانروائی در گذشته است.

محمد قلی اسد گلباغی

پس از فوت حیدر بیگ، وی که پسر یار الله آقا بود، به امارت گلباغی رسید. محمد قلی اسد از دولت عثمانی اطاعت می کرد و مدتی امارت داشته است.

احفاد این سلسله تا سال ۱۰۹۲ (ه.ق) حکومت کرده اند. آخرین آنها حسین بیگ گلباغی بوده است که از تعدی حکام کلهر به تنگ آمده، امارت را به جا گذاشته و به شهر زور نزد هلو (هه لو) خان اردلان شتافته، ملازمت وی را اختیار کرده و بدین ترتیب حکومت آنها به انتها رسیده است.

کفتار چاه و کم فرمانروایان بنی سیفا

خاندان «بنی سیفا» یا «بنی سیف» از احفاد امیر جمال الدین سیفا بوده‌اند که در نواحی «طرابلس»، «عکار» و «حصن الاکراد» سکونت داشته و بر بعضی از مناطق آن نواحی حکومت می‌کرده‌اند. در اینجا با مشاهیری از این خاندان آشنا می‌شویم:

امیر جمال الدین سیفا

وی سرسلسله خاندان بنی سیفا و از امرای معتد و بانفوذ در دستگاه سلاطین عثمانی بوده که در قرن دهم هجری و حدود سالهای ۹۸۱ (ه.ق) می‌زیسته است. محل فرمانروائی جمال الدین نواحی «طرابلس»، «عکار» و «حصن الاکراد» بوده است.

یوسف پاشا بنی سیفا

یوسف پاشا از رؤسای بزرگ عشیره بنی سیفاست که مدتها بر طرابلس حکومت کرده است؛ اما زمانی روابطش با دولت عثمانی تیره شد و به طرف شام مهاجرت کرد. در سال ۱۰۱۰ (ه.ق) دوباره قوه و قدرتی فراهم کرد و بر آل عساف - از عشایر و حکام طرابلس - تاخت و امیر آنها، محمد عساف را کشت. به سال ۱۰۲۰ (ه.ق) بر «بعلبک» استیلا یافت و پس از غارت و تخریب آنجا به طرابلس برگشت.

یوسف پاشا در سال ۱۰۲۳ (ه.ق) با امیر علی جان یولاد (جنبلط) اتحاد دوستی بست؛ اما این پیمان دوسال بیشتر دوام نکرد و در سال ۱۰۲۳ (ه.ق) در «حماة» جنگ سختی بین آنها درگرفت و یوسف پاشا مجبور شد که تقاضای صلح کند و به این ترتیب قرار

شد که به «حصن الاکراد» بر گردد و بدانجا اکتفا کند.

در سال ۱۰۳۸ (ه.ق) عمر پاشا والی طرابلس و امیر فخرالدین معنی^۱ بر یوسف پاشا شیخون زدند و او رادر قلعه «حصن» محاصره کردند؛ اما چیزی نباید که یوسف پاشا توانست توجه دولت عثمانی را دوباره به طرف خود جلب کند و مورد عفو قرار گیرد. در نتیجه پس از چندی دوباره حاکم طرابلس شد. وی عاقبت به سال ۱۰۴۴ (ه.ق) در طرابلس درگذشت.

یوسف پاشا از امرای شجاع گرد بوده که به بیداری و قوت قلب در میدان مبارزه شهرت بسیار داشته است. او اولین پاشائی است که به عنوان متصرف ایالت طرابلس شناخته شده است.

عمر بیگ بنی سیفا

عمر بیگ هم از امرای خاندان بنی سیفاست که در زمان حکومت یوسف پاشا بر طرابلس به سال ۱۰۳۸ (ه.ق) وی حاکم «حصن» بوده است.

امیر قاسم پاشا بنی سیفا

امیر قاسم پسر یوسف پاشاست که پس از فوت وی به سال ۱۰۴۴ (ه.ق) حاکم طرابلس شد و در سال ۱۰۵۴ (ه.ق) دارای رتبه میرمیران گردید.

امیر محمود بنی سیفا

وی نیز یکی دیگر از فرزندان یوسف پاشاست که بعد از پدر، در سال ۱۰۴۴ (ه.ق) به حکومت «حصن الاکراد» رسیده است.

امیر بلك بنی سیفا

امیر بلك هم پسر یوسف پاشاست که پس از او (سال ۱۰۴۴ ه.ق) به حکومت «عکا» رسید.

امیر علی بنی سیفا

امیر علی نوّه یوسف یاشاست که به سال ۱۰۵۵ (هـ.ق) به جای عمش قاسم یاشا حاکم طرابلس شد و امیر قاسم ناچار به بیروت رفت.
 بالآخره امارت این خاندان به سال ۱۰۶۰ (هـ.ق) به دست شاهین یاشا، والی طرابلس و امیر اسماعیل کردی برچیده شد و تمام افراد آن خاندان به مناطق دیگر تبعید گردیدند.

منبع: تاریخ الدول والامارات الکردیه، از ص ۴۳۴ تا ۴۳۶، به نقل از کتاب اخبار الایمان فی جبل لبنان، تألیف شیخ طنوس بن یوسف، طبع بیروت، سال ۱۸۵۹ (م).

کفتارچا و دوم

فرمانروایان سیامنصو

سیامنصور قبیله‌ای بوده است بزرگ از ایلات کُرد در منطقه گروس که در قرن دهم قدرتی به هم رسانیده و امارتی تشکیل داده‌اند.

خلیل خان سیامنصور

یکی از افراد شایسته ایل سیامنصور که به شهامت و شجاعت و کفایت معروف بود، خلیل خان نام داشت که از طرف شاه طهماسب اول صفوی لقب خانی و امیرالامرای گرفت و اداره مناطق سلطانیه و زنجان و ابهر و زرین کمر (گروس فعلی) و چند ناحیه دیگر در فاصله زنجان و اراک به او واگذار شد و در بر تو لیاقت و کفایت ذاتی به خوبی از عهده اداره آنها بر آمد و شهرت بسزایی به هم رسانید.

خلیل خان سه هزار نفر کرد سلحشور در اختیار داشت که برای حفظ قلمرو خود و امنیت طُرُق و حدود بین قزوین و آذربایجان از وجود آنها استفاده می کرد. پس از مدتی قدرت و قوت خلیل خان چندان فزونی یافت که شاه طهماسب از طغیان او بیمناک شد و می ترسید که بر اثر غرور، ناگهانی از زیر بار اطاعت شانه خالی کند و طریق خودسری پیش گیرد. به همین جهت او را به سمت مرزدار ثغور خراسان ماموریت داد و او هم تا آخر حیات در کمال صداقت و بی نظری به انجام این شغل قیام و اقدام کرد.

دولتیار خان سیامنصور

پس از درگذشت خلیل خان، پسرش دولتیار خان به موجب فرمان سلطان محمد خداپند

صفوی متصدی امارت قلمرو پدر شد؛ ولی چیزی طول نکشید که عثمانیها به خاک آذربایجان یورش آورده به تاخت و تاز پرداختند. دولتیاری خان از طرف دولت ایران جهت حفظ و حراست حدود آذربایجان بدان نواحی اعزام گردید و بعد از رفع غائله، مأمور شد مناطقی را که بر اثر حمله مهاجمین رو به خرابی نهاده بود دوباره آباد سازد و مردم آن سامان را با تجدید روحیه، به کار و کوشش و فعالیت وادارد.

دولتیاری خان «کوشب» را مرکز ایالت خود قرارداد و قصبه و قلعه محکمی بنا نهاد و با اقداماتش آسایش و امنیت دوباره در آن نواحی فراهم آمد و مردم نفس راحتی کشیدند و زندگی خود را از سر گرفتند.

دولتیاری خان بعد از این کارها به واسطه قدرت و نیروی فوق العاده ای که پیدا کرده بود، از اطاعت دولت صفوی سر باز زد و مقارن سال ۹۹۳ (ه.ق) شانه از زیر بار فرمان شاه صفوی خالی کرد. سلطان محمد خدابنده در صدد تنبیه او برآمد. دولتیاری خان در ناحیه انگوران و شبستان دژ بسیار محکمی ساخت و آماده دفاع شد. شاه، مرشد قلی خان شاملو را به معیت شش هزار سوار جنگجو مأمور دفع او کرد. مرشد قلی خان به محض اینکه به شبستان رسید قلعه او را محاصره کرد؛ اما دولتیاری خان در ظرف چند روز در نهایت مردانگی و رشادت به دفاع پرداخت و بسیاری از نیروهای دولتی را از پای درآورد و مرشد قلی خان نومیدانه دست از محاصره کشید. دولتیاری خان به تعقیب او پرداخت و سپاهیانش را تارومار کرد. شجاعت و دلیری دولتیاری خان و رزمندگان او در این نبرد مافوق تصور بوده است؛ گویند: مادر پیر دولتیاری خان در آن گیرودار بر آسیبی بدون زین سوار بوده و در تعقیب فراریان ضمن تشویق و تحریک سواران خود، بنای تاخت و تاز نهاده و از کشته پشته ساخته است.

این نیرو پس از شکست از ترس شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ ه.ق) جرأت نکردند به پایتخت برگردند، بلکه راه گیلان را پیش گرفته به احمدخان والی آنجا پناه بردند؛ اما شاه عباس رؤسای آنها را به دربار خواست و همه را به قتل رسانید.

دولتیاری خان پس از فتح و پیروزی بیشتر غرور پیدا کرد و در صدد تصرف سلطانیه و ابهر افتاد. شاه عباس سواران شاملو را به سرداری حسین قلی سلطان از امرای کرد سیامنصور با نیرویی به جنگ با او فرستاد. این بار نیز شکست با لشکر شاه بود و سپاهیان بدون نتیجه به قزوین برگشتند. (سال ۹۹۸).

پس از آنکه قدرت شاه عباس قزوینی یافت و بر سراسر کشور ایران تسلط پیدا کرد، به دولتیاری خان نامه ای نوشت و او را به دربار خود فراخواند و وعده داد که خواسته های او را برآورده کند؛ اما دولتیاری خان اهمیتی به نامه شاه نداد و به پیشروی خود به طرف قزوین ادامه داد. شاه لشکر انبوهی را تحت فرماندهی مهدی قلی خان ترکمان شاملو به جنگ او فرستاد.

پس از کشتار سنگینی، لشکر مهدی قلی خان روبه هزیمت نهاد و با تلفات بسیار عقب نشینی کرد. شاه باردیگر نیروی بیشتر و مجهزتری به سپهسالاری حسین خان ترکمان شاملو حاکم قم مامور نبرد با دولتیارخان کرد که این نیرو نیز کاری از پیش نبرد.

شاه عباس نامه دیگری حاکی از صفا و صمیمیت و وعده‌های بسیار به او نوشت و به دنبال آن خود نیز از قزوین راه افتاد و به نزدیک قلعه دولتیارخان رسید. دولتیارخان چون نامه را خواند از قسمها و سوگندهایی که شاه یاد کرده بود گول خورد و بدون اندیشه و تأمل به استقبال او شتافت. شاه که از آمدن او مستحضر شد رؤسا و امران سپاه را به استقبال او فرستاد و با اکرام و احترام او را به حضور شاه بردند پس از پذیرایی مختصری، طبق نقشه قبلی يك عده از مأمورین بر او ریخته، زنجیرش کردند. سپس شاه دستور تصرف قلعه را داد و شمشیر بی دریغ قزلباشان به قتل عام اکرادسیا منصور افتاد. پس از آن شاه دولتیارخان را با خود به قزوین برد و دستور داد در میدان سعادت آباد - که جایگاه اعدام سران کرد بود - او را با فجیع‌ترین وضعی کشتند. بدین سان قلمرو سیامنصور به دست قزلباشان افتاد.

گفتار پنجاه و سوم ایل کلهر

خاک کلهر در جنوب کرمانشان بین راه قصر شیرین و کِرنند واقع و محل ایل کلهر است. ایل کلهر از بزرگترین ایلهای کرمانشان و امکنه بیلاقی آنها شاه آباد (اسلام آباد) و محل قشلاقی آنها قلعه شاهین است. اغلب طوایف این ایل جعفری مذهب و قسمتی مسلک علی الهی دارند.

از میان ایل کلهر مردان نامی و شجاع و امرای عیون و میهن دوست بسیاری برخاسته اند و در ادوار سابق سلسله امرایی از این قوم فرمانروایی کرده و به چهار شعبه تقسیم شده اند. امرای «پلنگان»، امرای «درتنگ»، امرای «ماهیدشت» و امرای کرمانشان.

امرای پلنگان غیب الله بیگ

مطابق نوشته شرفنامه، نخستین امیر معروف پلنگان غیب الله بیگ فرزند محمد بیگ بن میرضیاء الدین نام داشته که انسانی عابد و پرهیزکار بوده است و بر چندین قلاع و نواحی در شهرزور دست داشته و از طرفداران شاه عباس صفوی بوده است. شرفنامه، ص ۴۰۹، تاریخ الدول، ج ۲، ص ۴۲۷.

محمد بیگ کلهر

محمد بیگ بن غیب الله بیگ، بعد از پدر به امارت رسید و از شاه طهماسب صفوی اطاعت می کرد. او مردی فاضل و دانش دوست بوده و در قلمرو خود مردم را به کسب علم و فراگیری آداب مذهبی تشویق می کرده و در گرامیداشت علما و فضلا بسیار کوشیده است.

محمد بیگ در پلنگان مدرسه و مسجد جامع خوبی ساخته که طلاب برای تحصیل بدانجا روی نهاده اند. وی مرد شایسته‌ای بود و شاه طهماسب دختر او را به عقد نکاح خود در آورد و این امر بیشتر موجب حشمت و اقتدارش شد. وی در زمان حیات خود یکی از پسرانش را به نام امیر اسکندر جانشینی بخشید.

شرفنامه، ص ۴۰۹.

امیر اسکندر کلهر پلنگان

امیر اسکندر پس از درگذشت پدر به قزوین رفت و فرمان حکومت پلنگان و قسمتی از بیلوار را از شاه طهماسب به نام خود تجدید کرد. در دوره شاه اسماعیل نیز از نعمت عزت و احترام برخوردار بود و سرانجام پس از بیست سال حکمرانی درگذشت. بعد از امیر اسکندر، حکومت پلنگان از طرف شاه اسماعیل به حاکم دینور رسید و سپس به تصرف امرای عثمانی درآمد.

شرفنامه، ص ۴۰۹ و ۴۱۰.

درباره امرای پلنگان شرفنامه بیش از این بحث نکرده است، اما بعدها کسانی دیگر از ایل کلهر در نواحی بیلواریاست و امارت داشته‌اند. آقای محمد علی سلطانی در یادداشت‌هایی که در اختیار فقیر گذاشته‌اند، درباره حکام اخیر کلهر مطالبی دارد؛ اگرچه از ذکر مأخذ خودداری کرده و به روشنی مرکز حکمرانی آنان را نام نبرده است، با تکیه بر قول ایشان، اینک به طور خلاصه از آن یادداشتها استفاده می‌کنیم:

درویش بیگ اول کلهر

بعد از آنکه سلیمان خان اردلان به قدرت رسید، درویش بیگ بن امیر اسکندر بن محمد بیگ بن غیب‌الله بیگ بن محمد بیگ ابن میرضیاءالدین گوران به خدمت او پیوست و ملازمت او را اختیار کرد و ایلات گوران و کلهر برای بازیافتن قدرت اولیه خود به خدمت او کمر بستند. درویش بیگ در نتیجه حسن عمل و خلوص نیت بیشتر مورد علاقه خان اردلان قرار گرفت تا آنجا که سلیمان خان خواهر خود را به حباله نکاح او در آورد. درویش بیگ از این همسر دارای پسری شد که او را صفی خان نام گذاشتند.

صفی خان سلطان

صفی خان در دستگاه والی به حد کمال رسید و از هر جهت لیاقت و شایستگی به هم رسانید و سلیمان خان دختر خود را - به نام خانزاده خانم - به همسری او داد. صفی خان که بعدها به صفی خان سلطان شهرت یافت، تدریجاً به حکومت جوآنرود رسید و در آن منطقه محل مناسبی را - که از لحاظ موقعیت شباهتی با محال پلنگان داشت - انتخاب کرد و در آبادانی آن کوشید و به یاد منطقه اجدادی خود آنجا را «پلنگانه» نام گذاری کرد و قلعه مستحکمی را بر فراز تپه‌های مشرف بر آن بنا کرد که به «صفی آباد» مشهور شد. به علاوه در محل قشلاقی همجوار صفی آباد - که قصبه جوآنرود کنونی است - قلعه دیگری ساخت و مسجد و مدرسه و دکاکین متعددی بنا کرد.

صفی خان سلطان امیری هوشمند، سخی، مردمدار و مدبر بوده است. هشتاد سال حکومت کرد و سنین عمرش به ۱۱۰ سال رسید و در سنه ۱۱۴۰ (ه.ق) درگذشت.

الله وردی سلطان

الله وردی سلطان فرزند ارشد صفی خان سلطان، پس از مرگ پدر به حکومت جوآنرود رسید و تا سال ۱۱۵۳ (ه.ق) حکومت او ادامه داشت و در این سال فوت کرد.

درویش بیگ دوم کلهر

درویش بیگ دوم فرزند صفی خان سلطان - که در آغاز مرگ پدر و حکومت برادرش کوندک نایالقی بود - تحت توجهات مادرش به تحصیل پرداخت و در حوزه تدریس مناطق جوآنرود به فراگیری دانشهای لازم مشغول شد و ضمناً با آداب مملکتداری و سیاست آشنائی یافت و چون خود اهل فضل و دانش بود، در ترویج علم و توسعه حوزه‌های علمی آن سامان سعی بلیغ به کار برد.

درویش بیگ مردی نیک نهاد متدین و پای بند احکام اسلامی بود؛ ذوق شعری نیز داشت و درویش تخلص می کرد و به سال ۱۲۰۵ (ه.ق) درگذشت و در جوار مقبره سلطان عبیدالله معروف به «کوسه‌ی هجیج» به خاک سپرده شد. این ابیات را آقای سلطانی از او نقل کرده است.

ای مست شراب خودنمایی من و تو در کشتی جبر ناخدایی من و تو
کشکول زده به کاس سلطان درویش در بند نوا و بینوایی من و تو

درویش صفی ز جاه خودبین نشود طاووس مقیم بام سرگین نشود
آنکس که صفا یافت به حق می‌داند کائینه ز عکس کوه سنگین نشود

*

تا چند فخر و کبر بدین تخت زرنشان این تخته‌پاره تخت سر گور می‌شود
سیمای بی بدیل سلیمان مثال تو جولانگه فراغت هر مور می‌شود

صفی بیگ دوم

صفی خان بیگ فرزند درویش سلطان، پس از مرگ پدر تا سال ۱۲۴۰ (ه.ق) حاکم جوانرود بوده است. او خواهر کیخسرو بیگ از طایفه رستم بیگی جوانرود را به عقد نکاح خود درآورد و این وصلت بیشتر موجب استحکام رشته مودت بین او و طوائف جاف شد و از پشتیبانی آنها در اثر این قرابت و همچنین نیکومندی خویش بر خوردار گشت. پس از مدتی به علت فشار محمدصادق خان اردلان - که از طرف امان الله خان والی به حکومت جوانرود گسیل شده بود - مصلحت در آن دید که به املاک خصوصی خویش در منتهی الیه خاک جوانرود بنام «داریان» کوچ کند و عاقبت حکمرانی او به روانسر محدود گردید.

امرای درتنگ

مقر حکمرانان این امارت، ولایت قدیمی «حلوان» و مرکز آن قلعه «درتنگ» بوده است. نام تنی چند از امرای درتنگ به قرار زیر است:

زوراب^۱ بیگ درتنگ

وی حاکم مقتدر و معروف امارت درتنگ بوده، که نواحی «پاوه»، «پاسکه»، «آلانی»، قلعه «زنجیر»، «روانسر»، «دوان» و «زرمانیکی» را در تصرف داشته است.

شرفنامه بدلیسی، ص ۴۱۱.

عمر بیگ درتنگ

بعد از زوراب بیگ، پسرش عمر بیگ به حکومت رسید. این امیر اطاعت از سلطان سلیمان خان عثمانی را پذیرفت و از فرمان صفویان سر باز زد و پس از عمری طولانی فوت

۱- زوراب یا سوراب، همان سهراب است؛ که کرد زبانان آن را بیشتر بدین دو صورت تلفظ می‌کنند.

شرفنامه بدلیسی، ص ۴۱۱ و ۴۱۲.

قباد بیگ درتنگ

قباد بیگ بن عمر بیگ، پس از فوت پدر، حاکم حلوان و درتنگ شد. او امیری جوانمرد، سخی، شجاع، توانا و مقتدر بوده و حدود امارت خود را از طرفی تا «دینور» و از سوی دیگر تا حدود بغداد گسترش داده و در سال ۱۰۰۵ (ه.ق) - زمان تألیف کتاب شرفنامه - بر حکومت خود باقی بوده است.

شرفنامه بدلیسی، ص ۴۱۲۱. مشاهیر الکرد، ص ۱۱۶.

امرای ماهیدشت

این امارت در ناحیه «ماهیدشت» (مایدشت) و «بیلاور» (بیلهوار) تأسیس یافته و از قضا هنوز هم این دو منطقه به همین نامها موسومند.

منصور بیگ مایدشت

امیر معروف ماهیدشت - به گفته صاحب شرفنامه - منصور بیگ است؛ که تا اوایل قرن یازدهم هجری قمری، امارت کرده است.

منصور بیگ عاقبت در سال ۱۰۰۲ (ه.ق) به دست برادرش شهباز بیگ به قتل می‌رسد.

شرفنامه، ص ۴۱۲.

شهباز بیگ مایدشت

شهباز بیگ پس از آنکه به سال ۱۰۰۲ (ه.ق) برادرش را کشت، خود به حکومت رسید و از دربار عثمانی اطاعت کرد و در سال ۱۰۰۵ (ه.ق) حیات داشته و به امر حکومت مشغول بوده است.

شرفنامه، ص ۴۱۳.

امرای کرماشان حاج شهبازخان کلهر کرماشانی

حاج شهبازخان سرسلسله حاجی زادگان کرماشان از تیره کلهر، شخص بسیار معروفی بوده و سمت حکومت طایفه کلهر داشته و در مدت حیات خود آثار خیره زبانی از قبیل مسجد، حمام و کاروانسرا به یادگار گذاشته که همه به نام او معروف بوده است. مجمع الفصحا.

ناظم المهام عباسقلی خان کلهر

عباسقلی خان کلهر کرماشانی ملقب به ناظم المهام، برادر کوچکتر حاج شهبازخان، از صاحبان فضل و معرفت بوده و خط نسخ را به خوبی می نوشت و بر طایفه کلهر حکمرانی داشته است. از آثار او شرحی است بر تشریح الافلاک شیخ بهاء الدین عاملی. وی در سنه ۱۲۷۳ (ه.ق) در شیراز درگذشته است. مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۱۵۲.

مصطفی قلی خان دیوان بیگی کلهر

مصطفی قلی خان دیوان بیگی کرماشانی، از رجال محترم و دانشمند ایل کلهر و پدر حسینقلی خان^۱ سلطانی است. مدتی در کلهر حکومت ایل با او بوده و پس از آن سمت ریاست دیوانخانه عدلیه کرماشان را پیدا کرده و در سنه ۱۲۷۴ (ه.ق) در حال حیات بوده است.

مجمع الفصحا.

میرزا محمد رضا خطاط کلهر

یکی دیگر از افراد فاضل و برجسته کلهر کرماشان میرزا محمد رضا خطاط فرزند محمد رحیم بیگ از سرده های سواره کلهر است، که در ۱۲۴۵ (ه.ق) متولد شد و ابتدای جوانی درمیانی ایل به سواری و تیراندازی و فراگیری قنون و آداب عشایری پرداخت؛ اما استعداد ذاتی و ذوق سرشار، سرانجام او را به مکاتب و مدارس آن روزی کشاند و ضمن مشاغل دیگر در فراگیری ادب و تمرین خط نزد استادان آن عصر کوشش و جدیت زیادی

۱- برای آگاهی از بیوگرافی حسینقلی خان سلطانی به تاریخ مشاهیر، ج ۲، ص ۲۵ مراجعه شود.

کرد و اندک اندک در خوشنویسی به مرحله کمال رسید و در ردیف استادان مسلم خط نستعلیق و مشاهیر نویسندگان درآمد.

میرزا محمد رضا پس از ۶۵ سال زندگی پُر بار در ۲۵ محرم سال ۱۳۱۰ (ه.ق) درگذشت و در قبرستان حسن آباد تهران به خاک سپرده شد.

برای آگاهی از شرح حال کامل و کارهای آن مرحوم به جلد دوم تاریخ مشاهیر، ص ۳۹ مراجعه شود.

مجله یادگار، سال اول، شماره ۷.

سلطنت کرد کلهر در عراق

بعد از مرگ شاه اسماعیل صفوی (جلوس ۹۰۵، مرگ ۹۳۰ ه.ق) و جلوس شاه طهماسب اول به جای وی، یکی از امرای نامدار و مقتدر کرد به نام ذوالفقار خان - که رئیس قبیله «مصلو» از عشایر کلهر بود و لرستان را نیز تحت فرمان داشت - سببه شرحی که خواهد آمد به تسخیر عراق پرداخت و دستگاه سلطنتی به هم زد.

سلطان ذوالفقار خان کلهر

ذوالفقار خان بن نخود سلطان از عشایر کرد کلهر بود که در دوره شاه اسماعیل صفوی بر قسمتی از کردستان و تمام لرستان فرمانروائی می کرد و پس از وی، با استفاده از ضعف دستگاه سلطنت شاه طهماسب و به یاری افراد شجاع ایل کلهر به طرف بغداد حمله بُرد و مدت چهل روز آنجا را در محاصره گرفت و بالاخره به سال ۹۳۰ (ه.ق) بر بغداد استیلا یافت و دولت کرد عراق را تأسیس کرد. سپس با حسن سلوک و تدبیر درست و بسط عدالت در کوتاه مدتی بر سراسر خاک عراق دست یافت و خطبه و سکه به نامش شد.

بعد از مدتی سلطان ذوالفقار خان، چون قدرت روزافزون شاه طهماسب را دید، با سلطان سلیمان خان قانونی (جلوس ۹۲۶، وفات ۹۷۴ ه.ق) طرح دوستی ریخت؛ اما بالاخره به سال ۹۳۶ (ه.ق) شاه طهماسب به جنگ با وی قیام کرد و بعد از مدتی نبرد، چون سپاه شاه طهماسب کاری از پیش نبرد، شاه راه نیرنگ پیش گرفت و برادران ذوالفقار خان را تطمیع کرده، توسط آنها وی را مسموم ساخت و به این ترتیب این دولت کرد نیز منقرض شد.

گفتار پنجاه و چهارم

فرما روایان ایل کبودوند گروس

گروس (گهزوس) شهرستانی است واقع در میان شهرستانهای سندج، همدان و قزوین و مرکز آن شهر بیجار است. یکی از ایلات معروف گروس ایل کبودوند است که رجال معروفی از میان آنها برخاسته‌اند. در اینجا به ذکر چند نفر از نامداران آنان می‌پردازیم:

لطفعلی خان گروسی

مشارالیه سرسلسله ایل کبودوند، از خوانین قدیمی گروس و جد پنجم امیر نظام گروسی است. او در ایام شاه سلیمان صفوی علاوه بر حکومت گروس، حکومت قم و خلجستان را نیز داشته و امیر مقتدری بوده است. لطفعلی خان به سال ۱۰۰۴ (ه.ق) باغی به نام چهارباغ در گروس ساخته که تا این اواخر هم باقی بوده است.

مجله یادگار، سال سوم، شماره ۶ و ۷. مرآة البلدان ناصری، ج ۴.

حسینعلی خان گروسی

حسینعلی خان فرزند لطفعلی خان، یکی دیگر از حکام مقتدر گروس بوده و گذشته از آن در دوره نادرشاه افشار، ایشیک آقاسی آن پادشاه بوده است.

مجله یادگار، سال سوم.

محمدامین خان گروسی

فرزند حسینعلی خان، گذشته از آنکه در گروس سمت امارت داشته، از طرف کریم خان